



A Fiqhi-Legal Validation of the Theory of Sequential Liability Between the Perpetrator and the Public Treasury in Cases of Non-Fatal Injury with an Inaccessible Perpetrator

Yazdan Taherabadi ^{*}

Received: 30 December 2024 | Recieved in revised form: 23 April 2025 | Accepted: 08 May 2025 | Published: 22 November 2025

Abstract

Undoubtedly, determining the party responsible for paying blood money (*diyah*) for a non-fatal injury (*jināyat aqall min al-nafs*) when the perpetrator is inaccessible is a significant, tangible, and contentious issue within the domains of Islamic jurisprudence and law. This research aims to scrutinize the validity of the theory of sequential liability - first of the perpetrator, then the public treasury (*bayt al-māl*) - for such injuries, a theory adopted by the legislator of the Islamic Republic of Iran in Articles 435, 474, and 475 of the Islamic Penal Code (2013). The core problem is that, while several theories exist among jurists, the legislator's theory does not align with any of them, necessitating a thorough examination of its evidential basis. The sole potential evidence for this theory lies in narrations (*riwāyāt*), six of which are examined in this study. The findings indicate that none of these narrations substantiate a general rule applicable to the case at hand. The proposed theory may be acceptable in specific, exceptional circumstances, such as an injury caused by a blind person, a non-Muslim citizen (*dhimmi*) without sanity (*‘āqilah*), or the onset of insanity after a homicide (though the latter falls outside the scope of non-fatal injuries). The novel contributions of this article are, first, its focused analysis of narrations to prove the aforementioned theory - an aspect previously neglected - and second, its critical assessment of the legislator's standing. The research concludes that the legislator's theory regarding this specific issue is not sound.



Keywords: Blood Money (*Diyah*), Non-Fatal Injury, Sanity (*‘Āqilah*), Public Treasury (*Bayt al-Māl*), Inaccessible Perpetrator, Abscondment, Death.

* Researcher, The Higher Institute of Fiqh and Islamic Sciences, Qom, Iran; Email: yazdan19111371@gmail.com

■ Taherabadi, Y, (2025)., A Fiqhi-Legal Validation of the Theory of Sequential Liability Between the Perpetrator and the Public Treasury in Cases of Non-Fatal Injury with an Inaccessible Perpetrator. *Journal of New Perspectives in Islamic Jurisprudence*, 3 (2)., 92-113. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2025.12018.1114>



اعتبارسنجی فقهی حقوقی نظریه ضمان ترتیبی جانی و بیت المال در جنایت کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی

یزدان طاهرآبادی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۸ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱

چکیده

فقه شیعه به عنوان میراثی ارزشمند از فقههای پیشین، به دنبال استنباط فعل مکلف، اجراء و نظارت بر آن، بر اساس داده‌های ادله‌ی شرعی فرعی، در صدد تبیین احکام بالادستی و احکام مطلقه است. رسول مکرم اسلام و ائمه‌ی اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) در طول دوران رسالت و امامت خود، احکام اصلی و فرعی را بیان داشته و مسلمین را رهنمون گردیدند. اما در طول زمان و پس از غیبت امام عصر (ارواحنا فداه) با چالشی در کشف مراد الله تبارک و تعالی گردیدند، همین موضوع باعث شد فقههای شیعه اقدام به اجتهاد کرده و سعی در کشف حکم شرعی از روی ادله‌ی شرعیه نمودند. از جمله موارد چالشی، فقه حکومتی و بهرگیری از علوم نوپیدا می‌باشد. دانش‌هایی مانند کامپیوتر، هوش مصنوعی، نانو، کوانتوم، انرژی هسته‌ای و مانند اینها که در پیشینه‌ی ادله شرعی وجود نداشته و در کلام معصومین (علیهم السلام) نحوه‌ی بهرگیری از آنها تبیین نشده است. این تحقیق که از نوع نظری و با استفاده از داده‌های فقه و حقوق اسلامی و به روش ارزیابی تدوین شد، به این نتیجه رسید: حکومت اسلامی برای دفاع، حفظ و حراست از خود و بندگان خدا باید علاوه بر قدرتمند شدن به وسیله‌ی علوم مختلف، به کشف و توزیع علوم نوین بپردازد. کشف فن‌آوری‌های نوین و بسط این نوع از دانش‌ها، پیش‌تر و جلوتر از سایر کشورها، فرضی است غیر قابل انکار و مرضی رضای پروردگار.

کلیدواژه: فقه حکومتی، دفاع، اداره‌ی کشور، علوم نوپیدا، احکام شرعی.



* پژوهشگر، موسسه عالی فقه و علوم اسلامی، قم، ایران. | yazdan19111371@gmail.com

□ طاهرآبادی، یزدان (۱۴۰۴). اعتبارسنجی فقهی حقوقی نظریه ضمان ترتیبی جانی و بیت المال در جنایت کمتر از نفس در فرض

عدم دسترسی به جانی، پژوهش‌های فقهی مسائل مستحدثه. ۳ (۲)، ۹۲-۱۱۳. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2025.12018.1114>

۱. مقدمه

مجازات جنایت عمدی، بنابر نظر مشهور فقیهان امامیه قصاص است، و دیه متوقف بر رضایت طرفین یا عدم جواز و یا عدم امکان قصاص است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۲۹). یکی از مسائل مهمی که در مبحث جنایات اعم از عمد و غیرعمد مطرح می‌باشد این است که، اگر مرتکب جنایت کمتر از نفس - جرح، ضرب، قطع و... - از دسترس خارج شود؛ مثلاً فرار یا فوت کند، از آنجا که موضوع قصاص منتفی می‌شود و دیه بنابر نظر برخی از فقیهان باید پرداخت شود (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۶۴۸؛ حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۹۸) مسئول پرداخت دیه چه فرد یا نهادی خواهد بود؟ واژه «عدم دسترسی» در محل بحث مفهومی فراگیر است که افزون بر فرار و فوت مواردی همچون صورتی که جانی در مکانی است که امکان دسترسی به او نباشد را نیز دربرمی‌گیرد؛ مانند اینکه در جزیره‌ای است که هیچ کس توان رفتن به آنجا را ندارد، یا در خانه‌ای است که به دلیل شرائط آن امکان دسترسی به او نیست، یا به اسارت در آمده و یا گروگان گرفته شده و اجازه ملاقات ندارد. توجه به این نکته لازم است که عدم دسترسی در این نوشته غیر از عدم شناسایی است؛ مراد از عدم دسترسی این است که قاتل مشخص است، اما در دسترس نیست، اما مراد از عدم شناسایی این است که حتی قاتل هم مشخص نیست. اهمیت موضوع بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا در بسیاری از موارد که جانی جنایتی در کمتر از نفس وارد می‌کند، خصوصاً در موارد قطع و جراحات متعدد برای مجازات نشدن، فرار کرده تا مجنی علیه و دستگاه قضا به او دسترسی پیدا نکنند.

فقیهان امامیه در فرضی که فرد مرتکب قتل می‌شود، چه عمد و چه شبه‌عمد و سپس فرار یا فوت می‌کند حکم مسئله را مشخص کرده‌اند، اما در مورد جنایت کمتر از نفس در کتب فقهی مطلبی یافت نمی‌شود. تنها استفتائی از برخی مراجع تقلید معاصر وجود دارد که آنهم با دو مشکل مواجه است؛ نخست این که، پاسخ‌های متفاوتی از جانب مراجع بیان شده که عبارتند از: ۱. ابتدا از اموال جانی برداشت می‌شود و در صورت نداشتن از عاقله و در صورت عدم توان یا نبود عاقله از بیت‌المال پرداخت می‌شود (آیت الله اردبیلی). ۲. بنابر احتیاط باید از بیت‌المال پرداخت شود (آیت الله فاضل). ۳. می‌توان دیه را از بیت‌المال پرداخت کرد (آیت الله بهجت) [اما الزامی نیست]. ۴. بیت‌المال ضامن نیست (آیات عظام صافی گلپایگانی، مکارم، نوری همدانی) (گنجینه استفتائات قضایی، بی‌تا).

اما با وجود این چهار قول قانونگذار جمهوری اسلامی ایران هیچ یک از آنها را نپذیرفته و نظریه پنجمی را اختیار کرده است که بر اساس آن در جنایات کمتر از نفس در فرض عمد (ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲)، شبه‌عمد (ماده ۴۷۴ قانون مذکور) و خطای محضی که دیه جنایت بر عهده خود جانی است (ماده ۴۷۵ قانون مذکور)، دیه در ابتدا از اموال جانی برداشت می‌شود و در صورتی که مالی نداشت، بیت‌المال مسئول پرداخت آن خواهد بود.

البته چه بسا قانونگذار این نظریه را با توجه به استفتائی که از مقام معظم رهبری (زید عزه) در مسئله قتل - نه جنایت کمتر از نفس - شده برداشت کرده باشد.^۱ از این رو این اختلاف بین نظر قانونگذار و فقیهان امامیه می‌تواند برای قضات مشکل ایجاد کند؛ زیرا از طرفی موظفند بر اساس قانون عمل کرده و از طرف دیگر هیچ یک از فقیهان شیعه ملتزم به آن نیستند. از این رو بررسی مستندات نظریه قانونگذار بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

نوشته‌ای که ارتباط بیشتری با نوشته حاضر دارد، اثری با عنوان «مسئولیت دولت نسبت به دیه کمتر از نفس» اثر دکتر حسینعلی بای است که در ضمن کتاب «پرداخت دیه از بیت‌المال؛ مبانی، قلمرو و دادرسی» به این موضوع اشاره نموده‌اند، اما اولاً، موضوع محل بحث در این نوشته بررسی ضمان تربیی جانی و سپس بیت‌المال در فرض عدم دسترسی به جانی (تحلیل نظریه قانونگذار) است، برخلاف موضوع معرفی شده از کتاب فوق که مقید به عدم دسترسی نمی‌باشد. ثانیاً، نوشته فوق تنها از این زاویه که آیا مورد، از موارد پرداخت بیت‌المال است یا نه، به آن نگریسته است حال آن که زاویه نگرش در این نوشتار متفاوت است و به تحلیل مستندات و نقد نظریه قانونگذار می‌پردازد.

البته نوشته دیگری با عنوان «تحلیل روایت ابی بصیر مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان» اثر دکتر احمد حاجی ده‌آبادی وجود دارد. عمده بحثی که ایشان در این نوشته واکاوی کرده سه مطلب است، نخست اینکه عبارت «لا یبطل دم امرء مسلم» علت است یا حکمت و دوم اینکه در صورتی که بیت‌المال مسئول پرداخت دیه باشد، آن حکم تکلیفی است یا وضعی؟ سوم اینکه در صورتی که دیه از اموال جانی گرفته شد اما قاتل برگشت و در خواست قصاص کرد آیا می‌شود بعد از رد مال او را قصاص کرد یا خیر؟ وجه تمایز نوشته حاضر با اثر ذکر شده با وجود اینکه در نوشته حاضر موثقه ابی بصیر به عنوان یکی از مستندات ذکر شده، در این است که اولاً، عمده بحث در نوشته حاضر این است که مستندات نظریه قانونگذار چیست، و علاوه بر موثقه ابی بصیر به ۵ روایت دیگر هم اشاره شده است، و زاویه نگاه در این نوشته به روایت ابی بصیر با زاویه نگاه در اثر ذکر شده بسیار متفاوت است. دو مطلب دیگری که در اثر دکتر حاجی ده‌آبادی مطرح شده ارتباط مستقیمی با محل بحث ندارد.

^۱ سوال: فقهای عظام با عنایت به روایت فرموده‌اند که هرگاه قاتل عمد، فرار کرده و به او دسترسی نباشد دیه از اموال او گرفته می‌شود و چنانچه مالی نداشته باشد، دیه از اموال نزدیکان او به نحو الاقرب فالاقرب و اگر بستگانی نداشت و یا بستگان او متمکن نبودند، از بیت‌المال پرداخت می‌شود با عنایت به اختلاف فتاوی:

الف. ...

ب. آیا حکم مزبور مختص به قتل عمد است و یا شامل قتل شبه عمد و خطای محضی که پرداخت دیه بر عهده جانی است نیز می‌شود؟
 «پاسخ. این حکم مخصوص به قتل عمد است و در شبه عمد و خطای محضی که دیه بر عهده خود جانی است در صورت فرار جانی و باقی نگذاشتن مال، دیه از بیت‌المال داده می‌شود.» (نرم افزار گنجینه استفتائات قضایی، سوال ۸۱۳۳).

اثر دیگری با عنوان «بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی» نوشته آقایان عادل ساریخانی و قاسم اسلامی نیا وجود دارد که به بررسی امکان تبدیل قصاص به دیه در فرض فوت یا عدم دسترسی به قاتل پرداخته است، چرا که بر اساس قول معروف فقیهان در قتل عمد تنها قصاص ثابت می‌شود و دیه متوقف بر تراضی طرفین است؛ لذا بررسی این مسئله حائز اهمیت است، چنانچه از عنوان آن مشخص است، این نوشته نیز ارتباط مستقیمی با محل بحث ندارد.

بنابراین نوآوری نوشته از این لحاظ است که فقیهان در مورد جنایت کمتر از نفس در کتب فقهی بحثی مطرح نکرده و علاوه بر آن نظریه قانونگذار نیز توسط هیچ یک از فقیهان مطرح نشده و مستندات آن نیز روشن نیست؛ در حالی که بسیار مبتلا به می‌باشد.

۲. نکات کلیدی مسئله

قبل از ذکر مستند قول قانونگذار، ذکر نکاتی پیرامون مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ لازم است؛ نکته اول: اینکه در ماده ۴۳۵ مقرر شده: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» اولاً؛ زمان فرار، تأثیری در حکم این ماده ندارد (آقای نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۵۸). خواه فرار پس از وقوع قتل یا دستگیر شدن او باشد، یا از درون زندان فرار کند یا در هر موقعیت دیگری فرار روی دهد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۵). ثانیاً در فرض مسبوق به فرار بودن مرگ جانی، قصاص را باید تبدیل به دیه نموده و آن را مطالبه کرد (صادقی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۹). در این صورت به علت مجازات بودن دیه با ماهیتی دینی و داشتن جنبه مالی، قابل استیفا از ماترک متوفی حتی بعد از فوت است (گلدوزیان، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۴۵). ثالثاً؛ در هر حال علت پرداخت دیه از سوی قاتل آن است که، قاتل فراری، مقصر است (گلدوزیان، ۱۳۸۴، ص ۹۸). رابعاً؛ عده‌ای معتقدند در هر صورت چه بخواهیم به نزدیکان فرد محکوم و چه به بیت‌المال مراجعه کنیم، این امر مستلزم آن است که مجرم پیش از دسترسی به وی و پس از فرار کردن، مرده باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۷).

نکته دوم: در ماده ۴۷۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آمده است: «در جنایت شبه‌عمدی در صورتی که به دلیل مرگ یا فرار به مرتکب دسترسی نباشد، دیه از مال او گرفته می‌شود و در صورتی که مال او کفایت نکند از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» سابقاً در ماده ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، فقط به فرار جانی اشاره شده بود.

نکته سوم: بر اساس آیه «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام، ۱۶۴) و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةً» (المدثر، ۳۸) هر کس در گرو عملی است که انجام داده است، و وزر و وبال آن تنها به عهده خود اوست و دیگران

هیچ مسئولیتی نسبت به آن ندارند؛ از این رو بر اساس این آیات و اصل شخصی بودن مسئولیت که یک اصل مسلم حقوقی و مستفاد از آیات ذکر شده است، در هر جنایتی خود فرد ضامن است، و افراد یا نهادهای دیگر ضامن نیستند. لذا در کلمات برخی از حقوقدانان نیز اشاره شده است که اخذ دیه از خویشان یا از بیت‌المال امری خلاف اصل است (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۰).

نکته چهارم: این مواد، فقط شامل لزوم پرداخت دیه بوده و ارش را در فرض فرار یا مرگ جانی در بر نمی‌گیرد (حجتی و باری، ۱۳۸۹، ص ۱۹۰).

نکته پنجم: گروهی معتقدند در فرض پیدا شدن جانی بعد از پرداخت دیه از بیت‌المال، امکان رجوع به او وجود دارد (حجتی و باری، ۱۳۸۹، ص ۱۹۰).

۳. مستند قول ضمان ترتیبی جانی و بیت‌المال (نظریه قانونگذار)

مستند این قول یکی از شش روایت زیر می‌تواند باشد.

۳-۱. موثقه ابی بصیر (فرار قاتل و عدم دسترسی به او)

در این روایت به نقل ابی بصیر، امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مردی که دیگری را به صورت عمدی می‌کشد و سپس فرار می‌کند به گونه‌ای که قدرت دسترسی به او وجود ندارد: اگر مالی داشته باشد، دیه از اموال او گرفته می‌شود، در غیر این صورت از نزدیکان او - عاقله - گرفته می‌شود و اگر نزدیکانی نداشت، امام دیه را پرداخت می‌کند؛ زیرا که خون مسلمان هدر نمی‌رود» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۶۵). این روایت موثقه است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۳۰).

شاهد اینکه این روایت می‌تواند مستندی برای قول قانونگذار باشد این است که در این روایت فرض فرار قاتل مطرح شده است و در برخی روایات دیگر که مشابه آن است فرض فوت قاتل مطرح شده و قانونگذار نیز در مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به فرض فرار و فوت اشاره کرده است؛ از این رو آنچه حائز اهمیت می‌باشد، این است که بر اساس این روایت، ابتدا جانی ضامن است و سپس نزدیکان او و در پایان بیت‌المال، اما باید دید اگر مستند قانونگذار این دلیل است، چرا ضمان نزدیکان حذف شده است.

قبل از ذکر شیوه استدلال ذکر دو نکته لازم است؛

نکته اول: تعبیر موجود در این روایت «الاقرب فالاقرب» است. در اینکه مراد از این تعبیر آیا عاقله هست یا غیر او، علاوه بر اینکه در کلمات فقیهان اختلاف نظر وجود دارد، نظریه قانونگذار نیز در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ متفاوت است. دو احتمال در مورد معنای این واژه وجود دارد؛ یکم اینکه مراد نزدیکان فرد باشد که بر اساس طبقات ارث محاسبه می‌شوند که طبقه اول مقدم بر دوم و دوم مقدم بر سوم است. دوم اینکه مراد عاقله باشد که در این صورت تنها خویشان

ذکوری پدری یا پدر و مادری از طبقات را شامل می‌شود و شامل زنان، مجنون و صغیر و اقوام مادری نمی‌شود. ظهور اولیه عبارت برخی از فقیهان مانند محقق حلی، شهید ثانی و صاحب جواهر این است که «الاقرب فالاقرب» غیر از عاقله است و حتی مطلق نزدیکان هم نیست، بلکه نزدیکان بر اساس طبقات ارث مراد است (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۷۴؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۵۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۴۴۷). در مقابل تلقی ابن ادریس از تعبیر «الاقرب فالاقرب» عاقله بوده و لذا در وجه اشکال به قول اول می‌فرماید: عاقله تنها در خطا محض ضامن هستند. در یک روایتی نیز که شبیه روایت محل بحث است ورثه را بر عاقله تطبیق داده است. «در این روایت راوی از امام در مورد مردی سوال می‌پرسد که مرد دیگری را به صورت خطا به قتل می‌رساند و قاتل قبل از اینکه دیه را پرداخت کند می‌میرد حضرت فرمود دیه بر عهده ورثه اوست، و اگر عاقله نداشت، بیت‌المال پرداخت می‌کند» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۷۲) که از آن می‌توان برداشت کرد که گرچه مفهوم عاقله با «الاقرب فالاقرب» متفاوت است اما هیچ بعید نیست مراد فقیهان از تعبیر اخیر، همان عاقله باشد.

قانونگذار در ماده ۲۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ واژه «الاقرب فالاقرب» را به نزدیک‌ترین خویشان قاتل ترجمه کرده بود و مقرر داشته بود: «هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد پس از مرگ قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیکترین خویشان او بنحو الاقرب فالاقرب پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آنها تمکن نداشته باشند دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد.» در ماده ۳۱۳ قانون مذکور نیز همین معنا اختیار شده بود. برخی از حقوقدانان نیز معتقد به این نظریه هستند (ساریخانی و اسلامی‌نیا، ۱۳۹۳، ص ۱۴). اما در سال ۱۳۹۲ نظریه قانونگذار تغییر کرد و در ماده ۴۳۵ چنانچه گذشت، معنای عاقله را برای آن واژه برگزید. برخی از حقوقدانان نیز مراد از واژه مذکور را، عاقله دانسته‌اند (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۲، ص ۲۴).

نکته دوم: تعبیر موجود در روایت «اداه الامام» است، اما در قانون مجازات اسلامی در مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ از این واژه معنای «بیت‌المال» فهمیده شده است، و لذا در صورتی که جانی مالی نداشته باشد، بیت‌المال را ضامن دانسته است. در این زمینه ۵ دسته از روایات وجود دارد (ر.ک: بای، ۱۴۰۲، صص ۹۸ تا ۱۱۷). دسته اول: پرداخت دیه بر عهده امام است، اما مشخص نشده امام به عنوان صاحب اختیار آن را از بیت‌المال پرداخت کند یا از بیت‌المال خودش پرداخت کند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۶۴). دسته دوم: امام دیه را از بیت‌المال پرداخت کند، اما تصریح نشده از بیت‌المال مسلمین یا بیت‌المال امام (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۷۴). دسته سوم: پرداخت دیه بر عهده بیت‌المال است، اما مشخص نشده از بیت‌المال امام یا بیت‌المال مسلمین (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۶۲). دسته چهارم: پرداخت دیه بر عهده بیت‌المال مسلمین است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۲۹۴). دسته پنجم: امام دیه را از بیت‌المال مسلمین بدهد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۵۵). گرچه ظاهر این

روایات مقداری با یکدیگر متفاوت هستند، اما جمع آنها بدین صورت است که امام دیه را از بیت‌المال مسلمین پرداخت کند، چنانچه مفاد دسته پنجم روایات بود؛ از رو تلقی قانونگذار در این مورد صحیح است.

اما شیوه استدلال به این روایت برای محل بحث بدین صورت است که در این روایت تعلیل «لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ؛ خون مسلمان نباید هدر رود» وجود دارد^۱ و از آنجا که «العلّة تعمّم و تخصّص» هر جا که ضامن نبودن جانی موجب از بین رفتن خون مسلمان شود، این امر پذیرفته نخواهد شد و دیه که حق مجنی‌علیه است باید پرداخت شود، که یکی از آن موارد جنایات کمتر از نفس است. گرچه مورد روایات قتل عمد، در فرض فرار قاتل است، اما به نظر می‌رسد این دو قید خصوصیت ندارد؛ از این رو علاوه بر اینکه جنایات کمتر از نفس را شامل می‌شود، فرار یا فوت - که در برخی از روایات دیگر آمده است - هم خصوصیتی ندارد، و مراد مطلق عدم دسترسی به جانی است. البته استدلال به این روایت بر محل بحث وقتی تمام است که ثابت شود واژه «دم» در روایت جنایات کمتر از نفس را نیز شامل می‌شود. برای اثبات این امر به دو مورد از مهم‌ترین ادله اشاره می‌شود؛

دلیل اول: این دلیل بیانگر اعمیت واژه دم در لغت، قرآن و روایات است. در کلمات لغت‌شناسان دو معنا برای «دم» ذکر شده است؛ نخست خون، که معنای معروف آن است و جمع آن دماء است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۱۸). دوم جراحت (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰۰) و روشن است که هر دو معنا عام است و شامل خون ناشی از قتل و جنایات کمتر از آن می‌شود. علاوه بر لغت واژه دم در قرآن و روایات نیز در معنای اعم به کار برده شده است. در قرآن هفت بار واژه «دم» و سه بار واژه «دماء» ذکر شده است که همگی به معنای خون است که در قتل و جنایت کمتر از آن استفاده می‌شود؛ مانند: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنِزِيرِ...» (بقره، ۱۷۳). در روایات نیز واژه دم در برخی موارد در معنای اعم از قتل و جنایت کمتر از آن استعمال شده است؛ مانند: ۱. در صحیح ابی بصیر امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند حکم در دماء را مخالف حکم در اموال قرار داده است. در اموال حکم کرده که مدعی بینه اقامه کند، و مدعی علیه قسم بخورد. اما در دماء فرموده بینه بر عهده مدعی علیه و قسم بر عهده مدعی است. این برای این است که خود مسلمان هدر نرود (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، صص ۳۶۱ و ۳۶۲). موضوع این روایت لوث و قسامه است؛ چرا که تنها در این مورد جای سوگند خوردن گان در دعوا عوض می‌شود، و سوگند از همان ابتدا متوجه مدعی می‌شود. مطابق این روایت که فقیهان نیز بدان عمل کرده‌اند، در دعاوی مربوط به دماء -

^۱ این فراز ظهور در تعلیل دارد، و اینکه گفته شود این فراز حکمت حکم هست، صحیح نمی‌باشد. (ر.ک: حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۲، صص ۷-۱۷؛ ساریخانی، اسلامی نیا، ۱۳۹۳، ص ۲۰) گرچه تعبیر «إِنَّ» در برخی موارد ظهور در حکمت دارد، اما وقتی ادواتی مثل «فاء» یا «لام» به آن افزوده می‌شود ظهور در تعلیل آن بیش از پیش خواهد شد. اگر این موارد تعلیل محسوب نشود به صورت قطعی می‌توان گفت یا هیچ مورد تعلیلی در روایات وجود نخواهد داشت یا بسیار اندک خواهد بود و منحصر در آن مواردی خواهد بود که خود معصوم تصریح به علیت کند در حالی که معصومین با این عبارات در بسیاری از موارد در مقام ذکر تعلیل بوده‌اند.

اعم از قتل و کمتر از آن - به جای اینکه مدعی اقامه بینه کند و مدعی علیه سوگند بخورد، از همان ابتدا مدعی می‌تواند با ادای سوگند یا سوگندهایی، ادعای خود را ثابت کند، البته در فرض لوث. به حسب روایات متعدد و فتوای مشهور فقیهان دلیل لوث و قسامه در جنایات کمتر از نفس نیز جاری است؛ و این حاکی از این است که تعلیل «لا یبطل» در روایت جنایت کمتر از نفس را نیز شامل می‌شود. شاهد اینکه در این روایت واژه «دما» مطلق است شاید از این جهت باشد که دماء در مقابل اموال قرار داده شده است؛ در نتیجه ثابت می‌شود واژه دم قابلیت صدق در جنایت کمتر از نفس را نیز دارد.

دلیل دوم: تناسب حکم و موضوع در ارتکاز عقلا دلالت بر عمومیت واژه دم نسبت به جنایت کمتر از نفس دارد. این استدلال بر دو مقدمه استوار است؛

مقدمه اول: عدم بطلان و هدر رفت خون انسان یک مسئله تبعیدی محض نیست، بلکه یک ریشه عقلایی دارد؛ زیرا وقتی خونی به ناحق ریخته شود، عقلا حکم می‌کنند که این خون نباید هدر برود و باید جبران شود.

مقدمه دوم: ارتکازات عقلا می‌تواند در فهم ما از روایات تأثیرگذار باشند؛ زیرا این ارتکازات به منزله قرینه لبی هستند که می‌توانند مفسر دلیل شرعی بوده و موجب توسعه یا ضیق موضوع آن شود؛ از این رو بر اساس این دو مقدمه گفته می‌شود، عرف و عقلا وقتی با تعلیل «لا یبطل دم امرء مسلم» مواجه می‌شوند به تناسب حکم - عدم هدررفت خون - و موضوع - دم - حکم می‌کنند که قتل خصوصیتی ندارد و عدم بطلان را اعم از موارد قتل و جنایت کمتر از آن می‌دانند؛ زیرا در لزوم جبران خسارت و پرداخت دیه جنایت، بین قتل و کمتر از آن فرقی قائل نمی‌شوند. تا اینجا ثابت شد که دیه باید در جنایات کمتر از نفس پرداخت شود، اما اینکه چه فرد یا نهادی و به چه ترتیبی ضامن است، این روایت در ابتدا جانی، سپس نزدیکان و در پایان بیت‌المال را ضامن دانسته اما سوالی که مطرح می‌شود این است که در این صورت ضامن ترتیبی جانی و سپس بیت‌المال که مختار قانونگذار است چگونه برداشت می‌شود، پاسخ این است که از آنجا که مورد روایت قتل عمد است و ضامن عاقله خلاف اصل است، قانونگذار در جنایت کمتر از نفس و حتی شبه‌عمد و خطا که در مواد ۴۷۴ و ۴۷۵ مطرح شده نتوانسته ضامن را متوجه عاقله کند؛ زیرا بر اساس آیه «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام، ۱۶۴) و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (المدرثر، ۳۸) هر کس در گرو عملی است که انجام داده است، و وزر و وبال آن تنها بر عهده اوست و دیگران هیچ مسئولیتی نسبت به آن ندارند؛ از این رو بر اساس این آیات و اصل شخصی بودن مسئولیت که یک اصل مسلم حقوقی و مستفاد از آیات ذکر شده است، در هر جنایتی خود فرد ضامن است، و افراد یا نهادهای دیگر ضامن نیستند؛ از این رو می‌توان معتقد شد اینکه فردی جنایتی وارد کند و در ازاء آن غیر او یعنی عاقله یا نهادهای دیگر ضامن باشند، خلاف اصل

است، و تنها در مورد روایت که قتل عمد است می‌توان به روایت عمل کرد. بیت‌المال گرچه در ابتدا مشمول این اصل است، اما چون برای مصالح مسلمین است، و محل بحث یکی از آن موارد است، ضمان این نهاد مشکلی ندارد.^۱

چهار نقد به استدلال مذکور وارد است؛

نقد اول: اینکه گفته شد واژه دم اعم است و قتل و جنایت کمتر از آن را شامل می‌شود، صحیح نیست، و ادله ذکر شده برای اثبات اعمیت نیز با اشکال مواجه است. گرچه دم در کلام لغویین و استعمالات قرآنی و برخی روایات در معنای عام به کار برده شده بود، اما در برخی روایات دیگر واژه دم منصرف به قتل است؛ مانند «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مورد مردی که کشته شده و مشخص نیست چه کسی او را به قتل رسانده است. فرمود: اگر هویت مقتول مشخص است و اولیائی دارد که مطالبه دیه کنند دیه او از بیت‌المال پرداخت می‌شود و خون مسلمان هدر نمی‌رود؛ زیرا میراث او برای امام است، به همین دلیل دیه او نیز بر عهده امام است ... در ذیل روایت نیز مجدداً در مورد فردی که در ازدحام روز جمعه کشته شده، حضرت دیه را بر عهده بیت‌المال قرار می‌دهد» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۵۴؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، صص ۲۰۲ و ۷۹۹). مفاد فراز اخیر این روایت در ماده ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بیان شده است: «اگر شخصی به قتل برسد و قاتل شناخته نشود یا بر اثر ازدحام کشته شود دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد». مشابه این روایت، روایات دیگری نیز وجود دارد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، صص ۲۹۵، ۳۵۵، ۳۰۸ و ۳۹۰).

بنابراین واژه دم در روایات هم در معنای مطلق جنایات استفاده شده و هم در مورد خصوص قتل، از این رو به نظر می‌رسد روشن نیست، این واژه در تعلیل ذکر شده در روایت محل بحث آیا در معنای عام استفاده شده یا مختص قتل است، یعنی در واقع در محل بحث «ما یصلح للقرینه» وجود دارد و اطلاقی برای واژه «دم» شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین می‌توان این باور را پذیرفت که دم در این تعلیل مجمل است؛ و در این صورت باید قدر متیقن آن که همان قتل است را پذیرفت و در غیر آن مشکوک است؛ در نتیجه تعلیل ذکر شده در روایت، جنایات کمتر از نفس را شامل نمی‌شود. پس به نظر نگارنده نه ادعای انصراف «دم» به قتل صحیح است و نه ادعای ظهور کلمه دم در معنایی اعم از قتل و کمتر از آن، بلکه روایت مجمل می‌شود. برخی از فقیهان در ذیل روایت «تقیه برای حفظ دماء جعل شده است، و هنگامی که به دم برسد، تقیه دیگر مشروع نیست» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۲۰) تصریح کرده‌اند که واژه دم مجمل است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۱۳۵).

تمسک به تناسب حکم و موضوع و ارتکاز برای اثبات اعمیت واژه دم نیز صحیح نیست؛ زیرا گرچه اینکه تعلیل ذکر شده ریشه در ارتکاز عقلاً دارد و تعبدی محض نیست، اما این ارتکاز - عدم بطلان و هدر رفت خون - دارای مراتب است و شدت و ضعف دارد. در برخی موارد حتماً این ارتکاز وجود دارد و آن در صورتی است که فردی به قتل برسد، اما در برخی

^۱ این شیوه استدلال در برخی از کلمات محقق حلی در برخی از فروع مسأله وجود دارد (حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، صص ۳۶۹-۳۷۰).

موارد وجود این ارتکاز روشن نیست، و ممکن است چنین ارتکازی وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد. حال در این صورت وقتی روایت وارد شده که «لا یبطل دم امرء مسلم» احتمال دارد شارع همان مرتبه اعلی - قتل - را اراده کرده باشد، و کمتر از آن مقصود او نباشد.

چه بسا در دفاع از ارتکاز مطرح شده برای اثبات اعمیت گفته شود در مواردی که قتل صورت گرفته باشد، ارتکاز وجود دارد و روایت نیز مؤید همان است. اما در موارد کمتر از آن احتمال می‌دهیم ارتکاز وجود نداشته باشد؛ در این صورت تمسک به اطلاق واژه «دم» می‌شود و به واسطه آن این احتمال نفی می‌شود؛ یعنی گرچه ارتکاز در این جا مشخص نیست، اما روایت مطلق است و شارع در حقیقت جنایت کمتر از قتل را ملحق به جنایت قتل کرده است. اما این دفاعیه نیز صحیح نیست؛ زیرا بیان شد که واژه دم مجمل است و اطلاق ندارد.

نقد دوم: اینکه در استدلال به عمومیت تعلیل تمسک شد و از قیود موجود در روایت - عمد، فرار یا فوت - الغاء خصوصیت شد صحیح نیست؛ چرا که این تعلیل در محل بحث عمومیت ندارد؛ لذا نمی‌توان آن را به جنایات کمتر از نفس و مطلق موارد عدم دسترسی تسری داد؛ چرا که در واقع حجیت عمومیت تعلیل و قاعده «العلّة تعمّم و تخصّص» از باب ظهور است؛ یعنی در مواردی مانند «لا تشرب الخمر لآئه مسکر»، یا «لا تاكل الرمان لآئه حامض»؛ در واقع عرف خصوصیتی برای خمر و انار قائل نیست و آن را به موارد دیگر نیز تسری می‌دهد؛ زیرا در واقع اسکار و حموضت به عنوان موضوع حکم قرار می‌گیرد و ظهور در آن دارد. اما در مواردی که چند خلاف اصل در مسئله وجود دارد چنانچه در محل بحث است؛ و سپس تعلیل ذکر می‌شود دیگر این علت ظهور در عمومیت ندارد و نهایت کارکرد آن این است که تعلیل برای مورد روایت است؛ یعنی در واقع دلالت دارد علت اینکه در مورد این روایت با وجود اینکه خلاف اصل وجود دارد حکم به دیه شده است از باب این است که خونی پایمال نشود.

خلاف اصل‌ها در محل بحث عبارتند از: ۱. حکم اولی در قتل عمد ثبوت قصاص برای اولیاء دم است و دیه تنها در صورت رضایت طرفین خواهد بود، از این رو علاوه بر اینکه اصل ثبوت دیه خلاف اصل است، پرداخت آن از ما ترک که اموال ورثه است محذور دوم است. در حالی که در این روایت در مرتبه اول پرداخت دیه از اموال جانی را لازم دانسته است. ۲. این روایت در مرتبه دوم عاقله را ضامن دانسته است؛ در حالی که عاقله - الاقرب فالاقرب - طبق قاعده تنها در قتل خطای محضی که از طریق غیر اقرار و صلح ثابت شده باشد، ضامن است. ۳. در مرتبه سوم طبق روایت امام یا همان بیت‌المال ضامن دانسته شده است در حالی که ضمان بیت‌المال خلاف اصل است؛ زیرا مطابق آیه شریفه «هیچ کس وزر و وبال دیگری را به دوش نمی‌کشد» (انعام، ۱۶۴) و اصل شخصی بودن مسئولیت که یکی از بارزترین ویژگی‌های حقوق کیفری و برگرفته از همین آیه شریفه است، هر کس مسئول اعمال و کردار خویش است و شخص یا نهاد دیگری ضامن نیست.

نقد سوم: تعلیل «لا یبطل دم امرء مسلم» در روایت یا ناظر به هر سه فراز - ضمان جانی، عاقله و بیت المال - است یا تنها مختص فراز اخیر - ضمان بیت المال - است. که در صورت اول وجهی برای ضامن نبودن عاقله باقی نمی ماند و اگر هم گفته شود ضمان عاقله خلاف اصل است پاسخ داده می شود که ضمان بیت المال هم خلاف اصل است؛ از این رو قانونگذار بیت المال را هم نباید ضامن می دانست و صرف اینکه بیت المال برای مصالح مسلمین است دلیل بر این نمی شود که ضمان بیت المال را به هر موردی تسری دارد؛ زیرا بر اساس روایات موارد وجود مصلحت مشخص شده و از آنجا که اصل ضمان بیت المال خلاف اصل است باید به همان موارد بسنده کرد. در صورت دوم نیز وجهی برای ضمان جانی - اموال او - باقی نخواهد ماند؛ از این رو در هر صورت نظریه قانونگذار توجیه صحیحی نخواهد داشت.

نقد چهارم: گرچه عمومیت تعلیل چه بسا موجب الغاء خصوصیت از قید فرار یا موت و تسری آن به مطلق موارد عدم دسترسی به جانی شود، اما این عمومیت تعلیل با فرض حفظ موضوع صحیح است، و از آنجا که موضوع این روایت «قتل» است، تسری به جنایات کمتر از نفس صحیح نیست؛ زیرا یکی از شرائطی که برای تسری تعلیل لازم است، محفوظ بودن موضوع است. مراد از موضوع ذکر شده، مکلف یا متعلق و یا متعلق متعلق نیست، بلکه مراد آن چیزی است که ثبوت آن به صورت یک امر مفروغ در نظر گرفته شده است و جمله در مقام تفهیم امر دیگری آمده است که البته این به حسب موارد تغییر می کند؛ مثلاً در دو مثال «لا تشرب الخمر لانه مسکر» و «لا تاكل الرمان لانه حامض» موضوع در این دو به ترتیب شرب و اکل است؛ لذا نمی توان بر اساس عمومیت تعلیل حکم اکل را به مثل «مسّ حامض» یا «شرب حامض» و یا «تزریق آن به عضله» و... تسری دارد. و در مثال دیگر نمی توان حکم شرب را به «استنشاق» یا «تنقیه» و مثل آن سرایت دارد (ر.ک: نجفی بستان، ۱۴۴۳ق، صص ۱۱۸-۱۱۹). از این رو در محل بحث نیز آن موضوعی که باید محفوظ شود «قتل» است، و تسری حکم به کمتر از نفس صحیح نیست.

۲-۳. موثقه ابی عبیده (جنایت شخص نابینا)

«در این روایت ابی عبیده در مورد فرد نابینایی که چشم صحیح انسانی را در آورده است سوال کرد، که حضرت پاسخ دادند، کار عمد انسان نابینا مانند کار خطا انسان های بینا است؛ در نتیجه دیه باید از اموال او پرداخت شود و اگر مالی نداشت دیه او بر بیت المال است؛ زیرا حق مسلم نباید پایمال شود» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۰۲). این روایت موثقه است (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۲۶۰).

روایت مذکور در مورد جنایت کمتر از نفس است که سبب نابینا شدن فردی شده است. اما نسبت به اینکه روایت فرض «در دسترس نبودن جانی» را شامل شود، سه تقریب قابل ذکر است؛

تقریب اول: تمسک به اطلاق روایت است؛ زیرا روایت اختصاصی به فرض در دسترس بودن جانی (اعمی) ندارد و از این حیث مطلق است و فرض عدم دسترسی به جانی را هم شامل می‌شود.

تقریب دوم: استفاده از اولویت است؛ یعنی حتی اگر مورد روایت اختصاص به در دسترس بودن جانی داشته باشد، می‌توان این باور را پذیرفت که حکم مسئله (ضمان ترتیبی جانی و سپس بیت‌المال) به طریق اولی در فرض عدم دسترسی به جانی وجود دارد؛ چرا که وقتی شارع در فرض دسترسی به جانی با ضامن دانستن بیت‌المال در صدد حمایت از حقوق مجنی علیه است، در فرضی که جانی از دسترس خارج شده باشد، به طریق اولی باید این حمایت وجود داشته باشد؛ زیرا لزوم این حمایت در فرض عدم دسترسی در نزد عرف واضح تر است.

تقریب سوم: استفاده از عمومیت تعلیل «وَلَا يَبْطُلُ حَقُّ مُسْلِمٍ؛ حَقُّ مُسْلِمَانٍ لَا يَبْطُلُ حَقُّ مُسْلِمٍ» می‌باشد که بر اساس آن فرقی بین در دسترس بودن یا نبودن جانی وجود ندارد، بلکه در هر صورتی که پرداخت نکردن دیه موجب از بین رفتن حق مسلمان شود باید ترتیب ذکر شده لحاظ و دیه پرداخت شود و یکی از موارد آن صورتی است که جانی از دسترس خارج شود. با توجه به همین عمومیت نیز از «عمد بودن» و «جنایت بر چشم» که در روایت آمده، الغاء خصوصیت می‌شود؛ در نتیجه حکم به ضمان ترتیبی جانی و سپس بیت‌المال در جنایات کمتر از نفس منحصر در فرض عمد و جنایت بر چشم نخواهد بود. سه نقد متوجه استدلال به این روایت است؛

نقد اول: هیچ یک از طرقی که برای شمول روایت نسبت به فرض «در دسترس نبودن جانی» ذکر شد، تمام نمی‌باشد. تمسک به اطلاق صحیح نیست؛ چرا که به نظر می‌رسد روایت از حیث در دسترس بودن یا نبودن در مقام بیان نیست، بلکه در صدد تشریح این حکم است که جنایات عمدی اعمی مانند جنایات خطایی انسان‌های بیناست و ناظر به حدود و شرائط آن نیست؛ یعنی روایت دنبال پاسخ به این است که آیا فرقی بین جنایات عمدی فرد نابینا با انسان‌های بینا وجود دارد یا خیر. و در این راستا روایت حکم به فرقی بین آن دو می‌کند و دلالت دارد جنایت عمدی نابینا مانند جنایت خطایی انسان بینا است. در واقع این روایت از جهتی مشابه آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّينَ... فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» (المائدة، ۴) است که به نظر اصولیین در صدد بیان تذکیه بودن و میته نبودن صید سگ شکاری است و از حیث طهارت محل گاز گرفته شده، در مقام بیان نیست. بنابراین از این حیث نمی‌توان آیه شریفه را مطلق دانست. توجه به این نکته لازم است که اطلاق، امری عرفی است و باید در هر مورد، مقدمات حکمت تمام باشد. از مهم‌ترین مقدمات حکمت، این است که باید احراز شود متکلم در جهت مدنظر، در مقام بیان و اظهار نظر بوده است؛ در غیر این صورت تمسک به اطلاق صحیح نیست. و اینکه گفته شود «اصل این است که متکلم در مقام بیان است» صحیح نیست؛ چرا که ابتدا باید ثابت شود متکلم آن جهت را مدنظر داشته است؛ از این رو این آیه مثل بسیاری از آیات دیگر که در باب حدود وارد شده از قبیل «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (المائدة، ۳۸) یا «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (النور، ۲) ظهور در

بیان اصل حکم دارد، و نظارتی به بحث حدود و شرائط مسئله ندارد؛ بنابراین تمسک به اطلاق صحیح نخواهد بود. لذا مرحوم امام خمینی تصریح به این مطلب دارد که اگر شک شود که متکلم در صدد بیان این حکم است یا حکم دیگر اصل در مقام بیان بودن برای این حالت وجود ندارد، بلکه این اصل در صورتی وجود خواهد داشت که احراز شود متکلم در مقام بیان است و شک از این جهت باشد که آیا متکلم در صدد بیان هر آنچه که دخیل در موضوع هست بوده یا در مقام اجمال است که اصل بیانگر، اولی است (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۲۸). محقق خوینی این مطلب را به نحو دیگری بیان می کند و می فرماید: اگر در سعه و ضیق دلیل شک شود؛ یعنی می دانیم که کلام از جهتی اطلاق دارد اما شک داریم آیا از جهت دیگر هم اطلاق دارد، تمسک به اطلاق صحیح نیست مانند آنچه در آیه «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ» است که آیه اطلاق دارد که حلیت اکل نیازمند ذبح نیست، چه سگ شکاری از محل ذبح صید را هلاک کرده باشد یا از موضع دیگری، چه رو به قبله بوده یا نبوده - اما نمی دانیم آیا از حیث طهارت و نجاست محل امساک نیز در مقام بیان بوده است یا خیر، در این صورت تمسک به اطلاق برای اثبات طهارت صحیح نیست؛ زیرا در این جا سیره ای برای تمسک به اطلاق وجود ندارد (خوینی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، صص ۵۳۶-۵۳۵). از این رو وقتی روایت از حیث در دسترس بودن یا نبودن در مقام بیان نبود، بحث از اولویت ذکر شده در تقریب دوم نیز بی معناست؛ زیرا پیش فرض آن این است که روایت ناظر به فرض در دسترس بودن جانی است و قرار است حکم به اولویت در فرض عدم دسترسی به جانی ثابت شود، مضافاً بر اینکه مشخص نیست چنین اولویتی وجود داشته باشد، شاید شارع تنها در فرض در دسترس بودن جانی حمایت خود را افزایش داده و ضمان بیت المال را پذیرفته باشد اما در غیر آن چنین حمایتی ندارد؛ چرا که احتمال دارد شارع با این کار در صدد تشویق جانیان برای معرفی خود به دستگاه قضا بوده باشد که این امر در فرض عدم دسترسی وجود ندارد. در این صورت ترتیب ذکر شده در روایت اثبات نخواهد شد، چرا که اولویت باید قطعی باشد و با وجود احتمالات معتنی به این اولویت احراز نخواهد شد. تعلیل ذکر شده در تقریب سوم نیز با توجه به روایت تفسیر می شود؛ وقتی روایت ناظر به فرض عدم دسترسی نباشد، معنا ندارد تعلیل شامل آن بشود.

نقد دوم: اگر پذیرفته شود که عمومیت تعلیل موجب الغاء خصوصیت از قید در دسترس بودن جانی می شود، اما این عمومیت تعلیل با فرض حفظ موضوع صحیح است، و از آنجا که موضوع این روایت «جنایت اعمی» است تسری به غیر او صحیح نیست. چنانچه در نقد چهارم دلیل اول مفصل گذشت.

نقد سوم: اگر عمد انسان نایباً مانند خطا انسان بینا در نظر گرفته شود بر اساس قاعده در ابتدا باید عاقله ضامن باشد، و در صورت نبود او بیت المال ضامن خواهد بود، اما در روایت چنین ترتیبی لحاظ نشده است، بلکه در ابتدا جانی ضامن دانسته شده است. چه بسا بتوان این نقد را چنین پاسخ داد، در روایت دیگری که مربوط به جنایت انسان نایباً است ابتدا عاقله مطابق قواعد ضامن دانسته شده است. «از امام صادق (علیه السلام) در مورد مردی که با تیشه به سر مرد دیگری زد و چشمان او روی گونه هایش افتاد، و مضروب به سمت ضارب حمله کرد و او را کشت، سوال پرسیده شد. حضرت فرمود آن دو از حق خود

تعدی کرده‌اند، در نتیجه قاتل قصاص نمی‌شود؛ زیرا او در حالی که نابینا بود مقتولی که قصد کشتن او را داشت، به قتل رساند و جنایت فرد نابینا خطا محسوب می‌شود، و دیه بر عهده عاقله اوست که باید در مدت سه سال پرداخت کنند. و اگر عاقله نداشت، دیه از اموال قاتل در مدت سه سال گرفته می‌شود و قاتل به اولیاء مقتول مراجعه می‌کند و دیه چشمان خود را از آنها می‌گیرد» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۳۲). برای جمع بین این دو روایت چند راه قابل ذکر است؛

راه اول: موضوع روایت ابی عبیده مربوط به جایی است که نابینا عاقله نداشته باشند یا عاقله او توان پرداخت ندارند (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۶۷۲).

راه دوم: روایت ابی عبیده مخصّص روایاتی است که در خطای محض عاقله را ضامن دانسته است (اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۰، ص ۳۴۲).

راه سوم: مراد از خطا در روایت اول، خطای شبه‌عمد است، نه خطای محض (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۶۷۲).
راه چهارم: در جنایت خطایی کمتر از نفس خود جانی و انسان نابینا ضامن است، اما در قتل خطایی عاقله ضامن هستند؛ چنانچه مورد دو روایت سابق چنین بود. البته این تفصیل مقداری بعید است اما ظاهر دو روایت همین است.

در هر صورت به نظر می‌رسد بر اساس این روایت می‌توان در جنایت کمتر از نفس ضامن ترتیبی جانی و بیت‌المال را پذیرفت، اما فقط نسبت به جنایات فرد نابینا.

۳-۳. صحیحہ ابی ولاد (نبود عاقله بین اهل ذمه)

در این روایت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «اهل ذمه نسبت به جنایاتی که انجام می‌دهند، قتل باشد یا جراحت، معاقله - ضامن عاقله - بین آنها نیست، بلکه در ابتدا از اموالشان گرفته می‌شود و اگر نداشتند جنایت متوجه بیت‌المال می‌شود؛ زیرا آنها به بیت‌المال جزیه می‌دهند...» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۶۴). روایت صحیحہ است (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۵۱۶).
حضرت در تعلیل اینکه چرا بیت‌المال ضامن باشد فرمودند چون آنها به بیت‌المال جزیه می‌دهند. توجه به این نکته لازم است که با توجه به قرینه مقابله جراحی که در کنار قتل آمده است مراد مطلق جنایت کمتر از نفس است و قطع و غیر آن از جنایات کمتر از نفس را شامل می‌شود، حتی اگر چنین ظهوری نیز پذیرفته نشود به نظر می‌رسد قطع به عدم فرق بین جراحت و دیگر جنایات مادون نفس حاصل می‌شود؛ در نتیجه حکم را در مطلق جنایات کمتر از نفس ثابت می‌کند. برای اثبات عمومیت این روایت نسبت به غیر اهل ذمه می‌توان این باور را پذیرفت که اهل ذمه خصوصیتی ندارند یا اینکه وقتی در اهل ذمه در صورتی که مال نداشته باشند بیت‌المال ضامن است در غیر آنها باید به طریق اولی این امر وجود داشته باشد؛ زیرا وقتی حکومت اسلامی از اهل ذمه حمایت می‌کند و بعد از خود آنها، بیت‌المال را مسئول می‌داند در غیر آنها (مسلمانان) این امر

حتماً وجود خواهد داشت. از حیث در دسترس بودن یا نبودن جانی نیز روایت یا مطلق است یا اگر ظهور در فرض در دسترس بودن جانی داشته باشد به اولویت قطعی فرض عدم دسترسی را شامل می شود، چنانچه قبلاً بیان شد.

اما به نظر می رسد با توجه به تعلیل «لأنهم يُؤدُّونَ إِلَيْهِ الْجِزْيَةَ؛ زیرا آنها به بیت المال جزیه می دهند» این روایت مختص اهل ذمه است و شامل مسلمانانی که مرتکب جنایت کمتر از نفس شده اند، نمی شود، زیرا مسلمانان جزیه به حکومت اسلامی نمی دهند. اطلاق و اولویت ذکر شده برای شمول روایت نسبت به فرض عدم دسترسی به جانی نیز در دلیل سابق نقد شد. به می توان روایت را در مورد اهل ذمه ای که عاقله ندارند در جنایات کمتر از نفس پذیرفت، زیرا آنها جزیه می پردازند و به همین دلیل حکومت اسلامی در برخی مواقع از آنها حمایت می کند.

مشابه مفاد این روایت در ماده ۴۷۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تبلور یافته است: «هرگاه فرد ایرانی از اقلیت های دینی شناخته شده در قانون اساسی که در ایران زندگی می کند، مرتکب جنایت خطای محض گردد، شخصاً عهده دار پرداخت دیه است لکن در صورتی که توان پرداخت دیه را نداشته باشد، به او مهلت مناسب داده می شود و اگر با مهلت مناسب نیز قادر به پرداخت نباشد، معادل دیه توسط دولت پرداخت می شود.»

۴-۳. معتبره برید بن معاویه (عروض جنون بعد از قتل)

«در این روایت از امام باقر (علیه السلام) در مورد مردی سوال پرسیده شد که مرد دیگری را از روی عمد کشته است و حد بر او جاری نشد و شهادتی هم علیه او داده نشد تا اینکه عقل او زائل گشت و مجنون شد. سپس عده ای علیه او شهادت دادند. حضرت فرمود اگر شهادت دادند زمانی که او مرتکب قتل شد دارای عقل سلیم بوده است، قصاص می شود، اما اگر در آن صورت عقلش سلیم نبوده است و مالی داشته باشد که شناخته شده باشد دیه از اموال او پرداخت می شود، اما اگر مالی نداشت دیه از بیت المال پرداخت می شود؛ چرا که خون مسلمان نباید پایمال شود» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۲۹۵). سند این روایت ضعیف است، مگر اینکه روایات موجود در کتاب کافی پذیرفته شود.

تمسک به این روایت برای شمول آن نسبت به جنایت کمتر از نفس، عمومیت تعلیل است که بر اساس آن فرقی بین قتل و جنایت کمتر از آن و فرض دسترسی و عدم دسترسی به جانی وجود ندارد که در سابق مفصل گذشت، علاوه بر اینکه برای شمول روایت نسبت به فرض عدم دسترسی به جانی، به طرق سه گانه که در سابق ذکر شد نیز می تواند استدلال کرد. اشکال عمومیت تعلیل، اطلاق و اولویت در ذیل روایات قبلی گذشت و نیازی به ذکر مجدد نیست. به می توان در مورد روایت که قتل عمد و بحث جنون است، در صورتی که سند روایت تصحیح شود، ضمان ترتیبی جانی و بیت المال را پذیرفت. بنابراین ربطی به محل بحث که جنایت کمتر از نفس هست، نخواهد داشت.

۵-۳. معتبره سلمه بن کهیل (ارتکاب قتل خطا و فقدان عاقله)

«سلمه بن کهیل نقل می‌کند: مردی را نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آوردند که مرد دیگری را به صورت خطایی کشته بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او گفت: اقوام تو چه کسانی هستند. او گفت: من در این شهر خانواده و خویشاوندی ندارم. حضرت فرمود: اهل کدام سرزمین هستی؟ او گفت: من مردی از اهل موصل هستم و در آنجا اقوام و اهل بیت دارم، امیرالمؤمنین در کوفه جستجو کرد و خویشاوندی برای او نیافت سپس به نماینده خود در موصل نامه نوشت: فلانی پسر فلانی مسلمانی را به صورت خطایی کشته است. و گفته است که اقوام من در موصل هستند. بعد از اینکه نامه من به دست تو رسید نسبت به این ادعا پیگیر باش، پس اگر خویشان او در موصل بودند آنها را بخوان. اگر یکی از آنها از ورثه این فرد بودند، او را به پرداخت دیه جنایت این فرد در زمان سه سال ملزم کن و اگر همه ورثه در یک رتبه بودن و کسی حاجب دیگری نبود دیه را به صورت مساوی از همه آنها بگیر... و اگر خویش و قوم پدری یا مادری نداشت دیه را باید اهل موصل پردازند، البته آن افرادی که در آنجا به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، نه همه اهل موصل. و اگر خویشاوندی در موصل نداشت او را با نماینده من به سمت من بفرست، که همانا من ولی او هستم و دیه او را می‌پردازم؛ زیرا خون مسلمان نباید پایمال شود» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، صص ۳۶۴-۳۶۵). این روایت نیز ضعیف است، مگر اینکه روایات کافی پذیرفته شود.

بر اساس این روایت حضرت در ابتدا عاقله و در صورت نبود آن بیت‌المال را ضامن دانستند. علت اینکه در این روایت خود جانی ضامن دانسته نشده است به دلیل این است که قتل خطایی بوده و طبق نظر مشهور فقیهان در قتل خطا در ابتدا عاقله ضامن است. پس این روایت گرچه در مورد قتل خطایی است، اما با توجه به تعلیل «وَلَا أَبْطَلُ دَمَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» می‌توان آن را به غیرخطایی و جنایت کمتر از نفس سرایت داد و در مثل جنایت شبه‌عمد بر این باور شد که در ابتدا خود جانی ضامن است و در صورت عدم توان پرداخت یا عدم دسترسی به او بیت‌المال ضامن است. مؤید این برداشت که در ابتدا جانی یا عاقله و سپس بیت‌المال ضامن است، تعبیر «وَالْمُؤَدِّي عَنْهُ» است که حضرت می‌فرماید: من به جای شما پرداخت می‌کنم؛ یعنی در ابتدا خود شما ضامن هستی - حال یا باید خودت پردازی یا عاقله - اگر نداشتید، من به جای شما پرداخت می‌کنم.

دو نقد بر استدلال مذکور وارد است؛

نقد اول: این روایت ربطی به محل بحث ندارد؛ زیرا روایت مربوط به فرضی است که جانی موجود است و شناسایی شده است و از دسترس خارج نشده است. در حالی که محل بحث در جایی است که جانی از دسترس خارج شده باشد. و در این صورت تمسک به عموم تعلیل هم صحیح نیست؛ زیرا موضوعاً از بحث خارج است.

نقد دوم: در سابق گفته شد که واژه دم اجمال دارد و قدر متیقن آن موارد قتل است و جنایات کمتر از آن را شامل نمی‌شود. پس این روایت نسبت به محل بحث که جنایات کمتر از نفس است بیگانه است.

۶-۳. خبر یونس بن عبدالرحمن (موت قاتل قبل از پرداخت دیه)

«در این روایت حضرت در مورد مردی که دیگری را به صورت خطایی می‌کشد و قبل از اینکه دیه را به اولیاء مقتول بدهد می‌میرد، می‌فرماید: دیه را ابتدا باید ورثه بدهند و اگر ورثه - عاقله‌ای - نداشت حاکم باید از بیت‌المال بدهد» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۱۷۲). این روایت مرسله است لذا از اعتبار ساقط است، مگر اینکه کسی بر این باور باشد که روایات موجود در کتب اربعه از جمله کتاب «تهذیب الاحکام» معتبرند.

در این روایت در حقیقت در ابتدا خود قاتل ضامن است و ورثه جایگزین او شده است، اما در صورتی که ورثه نداشته باشد بیت‌المال ضامن دانسته شده است. لذا بر اساس این روایت می‌توان برداشت کرد که اگر خود جانی از دسترس خارج شد و مالی نداشت، بیت‌المال ضامن است. در واقع اینکه جانی در دسترس نباشد مانند این است که فرد عاقله نداشته باشد، همچنانکه در صورت اخیر نوبت به بیت‌المال می‌رسد در فرض اول نیز چنین است. گرچه مورد روایت قتل خطایی است، اما به نظر می‌رسد عرف فرقی بین قتل و انواع آن و جنایت کمتر از آن نمی‌گذارد و در جنایت کمتر از نفس نیز در ابتدا جانی یا ورثه او ضامنند و اگر پرداخت از جانب آنها مقدور نبود، بیت‌المال ضامن است. روایت فرض عدم دسترسی به جانی را در بر می‌گیرد؛ زیرا مورد روایت جایی است که قاتل مرده است و در سابق ذکر شد که یکی از مصادیق عدم دسترسی به فرد فوت اوست، و تفاوتی هم بین قتل و غیر آن از موارد عدم دسترسی نیست.

سه نقد متوجه استدلال به این روایت می‌باشد؛

نقد اول: به نظر می‌رسد مورد روایت قتل است و تسری آن به جنایت کمتر از آن وجهی ندارد و حتماً عرف بین قتل و جنایت کمتر از آن تفاوت قائل است و حتی اگر احتمال آن نیز داده شود برای جلوگیری از تسری حکم به جنایت کمتر از نفس کافی است.

نقد دوم: مورد روایت فوت قاتل است، و تسری آن به دیگر مصادیق عدم دسترسی صحیح نیست و اینکه گفته شد فرقی بین فوت با دیگر مصادیق عدم دسترسی نیست، صرف ادعاست؛ در حالی که الغاء خصوصیت باید قطعی باشد.

نقد سوم: بر اساس تعبیر «فان لم یکن له عاقله، اگر قاتل عاقله نداشت» حتی اگر قرار باشد حکم را شامل جانی دانست، تنها در فرضی این امر صحیح است که جانی در قید حیات نباشد و مرده باشد؛ چرا که ظهور اولیه این عبارت این است که اصلاً عاقله نداشته باشد و تناسب آن نسبت به جانی در فرض گفته شده است، اما در صورتی که او زنده باشد، اما در دسترس نباشد، نمی‌توان یکسانی حکم را پذیرفت.

نتیجه‌گیری

بر اساس مطالبی که گذشت مستند قانونگذار برای ضمان ترتیبی جانی و بیت‌المال در جنایت کمتر از نفس در فرض عدم دسترسی به جانی یکی از شش روایت؛ موثقه ابی بصیر، موثقه ابی عبیده، صحیحہ ابی ولاد، معتبره برید بن معاویه، معتبره سلمه بن کهیل و مرسله یونس بن عبدالرحمن می‌تواند باشد، و ثابت شد که بر اساس هیچ یک از آنها نمی‌توان یک قاعده کلی مبنی بر ضمان ترتیبی جانی و سپس بیت‌المال را در فرض محل بحث ثابت کرد. بلکه در برخی موارد مانند جنایت شخص نابینا و نبود عاقله برای اهل ذمه و عروض جنون بعد از قتل - البته این مورد از محل بحث که جنایات کمتر از نفس است، خارج است - می‌توان نظریه قانونگذار را پذیرفت اما در غیر آن این نظریه توجیه صحیحی نخواهد داشت؛ پس به نظر می‌رسد در غیر سه مورد گذشته باید تنها جانی را ضامن دانست، و در صورتی که از دسترس خارج شد دیه برعهده او مانند سائر دیونش باقی می‌ماند، تا زمانی که یافت شود و بتوان دیه را از او مطالبه کرد. بلکه اگر حاکم اسلامی صلاح دید می‌تواند دیه را از بیت‌المال پرداخت کند، اما این امر اقتضای حکم ثانوی است نه حکم اولی که محل بحث ماست. لذا پیشنهاد می‌شود قانونگذار این ماده قانونی را تغییر داده و در غیر سه مورد منصوص روایات، تنها خود جانی را ضامن بداند، و قسمتی که بیت‌المال را ضامن دانسته شده، از ماده قانونی حذف کند.

منابع

قرآن کریم.

- آقای‌نیا، حسین. (۱۳۸۹). حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه اشخاص - جنایات). تهران: میزان.
- اصفهانی، محمد تقی. (۱۴۰۶ق). روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
- بای، حسینعلی. (۱۴۰۲). پرداخت دیه از بیت المال. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم. (۱۴۰۵ق). الحقائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حاجی ده‌آبادی، احمد. (۱۳۹۲). تحلیل روایت ابی بصیر مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان. پژوهش‌های فقهی، ۹(۴)، ۱-۳۲.
- حجتی، سید مهدی؛ باری، مجتبی. (۱۳۸۹). قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی. تهران: دادستان و میثاق عدالت.
- حائری طباطبایی، سید علی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل. قم: مؤسسه آل البیت (ع).
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه). (۱۴۱۱ق). تبصرة المتعلمین فی أحکام الدین. تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حلی، جعفر بن حسن (محقق). (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خمینی، روح‌الله. (۱۴۱۵ق). مناهج الوصول إلى علم الأصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی. (۱۴۲۲ق). مبانی تکملة المنهاج. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دارالعلم.
- ساریخانی، عادل؛ اسلامی‌نیا، قاسم. (۱۳۹۳). بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به او. مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، ۶(۴)، ۱-۲۵.
- صادقی، محمد هادی. (۱۳۸۹). حقوق جزای اختصاصی، (جرایم علیه اشخاص - صدمات جسمانی). تهران: میزان.
- طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی). (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. قم: مؤسسه دار الهجرة.
- فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی. (۱۴۰۶ق). الوافی. اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- گلدوزیان، ایرج. (۱۳۸۴). محشای قانون مجازات اسلامی. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- گلدوزیان، ایرج. (۱۳۸۹). بایسته‌های حقوق جزای عمومی. تهران: میزان.
- گنجینه استفتائات قضایی. (بی تا). نرم افزار.
- میر محمدصادقی، حسین. (۱۳۸۹). حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه اشخاص). تهران: میزان.
- نجفی (بستان)، جعفر. (۱۴۴۳ق). العله و الحکمة. قم: مؤسسه السبطين العالمیه.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

References

- Aghaei Nia, H. (2010). Special criminal law (Crimes against persons – Homicide). Mizan Publishing.
- Al-Baḥrānī Āl 'Uṣfūr, Y. b. A. (1985). Al-Ḥadā'iq al-nāḍirah fī aḥkām al-ītrah al-ṭāhirah [The blooming gardens regarding the rulings of the pure family]. Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers Society.
- Al-Fayyūmī, A. b. M. (1994). Al-Miṣbāḥ al-munīr fī gharīb al-sharḥ al-kabīr lil-Rāfi' [The illuminating lamp on the unfamiliar terms in Al-Rāfi's great commentary]. Dār al-Hijrah Institute.
- Al-Ḥā'irī Ṭabāṭabā'ī, S. 'A. (1997). Riyāḍ al-masā'il [The gardens of issues]. Āl al-Bayt Institute.
- Al-Ḥillī, Ḥ. b. Y. (1992). Qawā'id al-aḥkām fī ma'rifat al-ḥalāl wa al-ḥarām [Rules of rulings in knowing the lawful and the forbidden]. Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers Society.
- Al-Ḥillī, Ḥ. b. Y. ('Allāmah). (1991). Tabṣirat al-muta'allimīn fī aḥkām al-dīn [Enlightenment for students in the rulings of the religion]. Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Al-Ḥillī, J. b. Ḥ. (Muḥaqqiq). (1987). Sharā'ī al-Islām fī masā'il al-ḥalāl wa al-ḥarām [The Islamic codes on matters of the lawful and the prohibited]. Ismā'īlīyān Institute.
- Al-Iṣfahānī, M. T. (1986). Rawḍat al-muttaqīn fī sharḥ man lā yahḍuruḥu al-faqīh [The garden of the pious in the explanation of 'Man La Yahdurhu al-Faqih']. Kushanpur Islamic Cultural Institute
- Al-Khū'ī, S. A. al-Q. (2001). Mabānī takmilah al-minhāj [The foundations for the completion of 'The Path']. The Institute for the Revival of the Works of al-Imām al-Khū'ī.
- Al-Kulaynī, M. b. Y. (1987). Al-Kāfī [The sufficient]. Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
- Al-Najafī (Bustān), J. (2022). Al-'Illah wa al-ḥikmah [The cause and the wisdom]. Al-Sibṭayn al-'Ālamīyah Foundation.
- Al-Najafī, M. Ḥ. (1984). Jawāhir al-kalām fī sharḥ sharā'ī al-Islām [The jewels of discourse in the explanation of the Islamic codes]. Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Al-Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥ. b. M. (1992). Mufradāt alfāẓ al-Qur'an [Vocabulary of Qur'anic terms]. Dār al-'Ilm.
- Al-Ṭūsī, M. b. al-Ḥasan. (1987). Tahdhīb al-aḥkām [The refinement of the rulings]. Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
- Al-'Āmilī, Z. b. 'Alī (Shahīd al-Thānī). (1992). Masālik al-afhām ilā tanqīḥ sharā'ī al-Islām [The paths of understanding to the refinement of the Islamic codes]. Al-Ma'arif al-Islāmīyah Institute.
- Bāy, Ḥ. (2023). Payment of blood money from the public treasury. Islamic Research Institute of Culture and Thought.
- Fayḍ Kāshānī, M. M. ibn Shāh Murtaḍā. (1986). Al-Wāfī [The sufficient one]. Imām Amīr al-Mu'minīn 'Alī Library.
- Ganjīnah-i istiftā'āt-i qaḍā'ī [Treasury of judicial inquiries]. (n.d.). [Computer software].
- Guldūzīyān, Ī. (2005). Annotated Islamic Penal Code]. Majd Scientific and Cultural Center.
- Guldūzīyān, Ī. (2010). Essentials of general criminal law]. Mīzān Publishing.

- Hājī Dehābādī, A. (2013). Analysis of the narration of Abī Baṣīr on the non-validation of a Muslim's blood. *Jurisprudential Research*, 9(4), 1-32.
- Hujjatī, S. M., & Bārī, M. (2010). The Islamic Penal Code in the current legal system. *Dādgustār va Mīs̄aq-i 'Adālat*.
- Khomeinī, R. (1995). *Manāhij al-wuṣūl ilā 'ilm al-uṣūl* [The paths of arrival to the science of principles]. The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Mīr Muḥammad Ṣādiqī, H. (2010). Special criminal law (Crimes against persons). Mīzān Publishing.
- Ṣādiqī, M. H. (2010). Special criminal law, (Crimes against persons – Bodily injuries). Mīzān Publishing.
- Sārīkhānī, 'Ā., & Islāmīniyā, Q. (2014). Investigating the conversion of retribution (qiṣāṣ) to blood money (diyah) with the death or inaccessibility of the perpetrator. *Shiraz University Legal Studies*, 6(4), 1-25.